

گلستان سعدی

از روی نسخه تصحیح شده

محمد علی فروغی

قَبْلَ الْوُلُوجِ مَرْدِيَّاتِ بِيَاذَمَائِ وَأَنَّ كَ زَن كَن

گرچه شاطر بود خروس به جنگ چه زند پیش باز روین چنگ
گره شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ

اما به اعتماد سعت اخلاق بزرگان که چشم از عوایب زیردستان بپوشند و در افشای جرائم کهتران نکوشند کلمه‌ای چند به طریق اختصار از نوادر و امثال و شعر و حکایات و سیر ملوک ماضی رَجِمَهُمُ اللَّهُ در این کتاب درج کردیم و برخی از عمر^۱ گرانمایه بر او خرج^۲ موجب تصنیف کتاب این بود و بالله التوفیق

بماند سال‌ها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاک افتاده جایی
غرض نقشی ست کز ما بازماند که هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت^۳ کند در کار درویشان دعایی

امعان نظر در ترتیب کتاب و تهذیب ابواب ایجاز سخن مصلحت دید تا بر این روضه غنا و حدیقه علیا چون بهشت هشت باب اتفاق افتاد از آن مختصر آمد تا به ملال نینجامد^۴

باب اول در سیرت پادشاهان
باب دوم در اخلاق درویشان
باب سوم در فضیلت قناعت
باب چهارم در فواید خاموشی
باب پنجم در عشق و جوانی
باب ششم در ضعف و پیری
باب هفتم در تأثیر تربیت
باب هشتم در آداب صحبت

در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
مراد ما نصیحت بود و گفتیم حوالت با خدا کردیم و رفتیم

باب اول

در سیرت پادشاهان

حکایت



پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد بی چاره در آن حالت^۱ نومیدی^۲ ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن که گفته‌اند هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

إِذَا يَسْتَسِ الْإِنْسَانُ طَالَ لِسَانُهُ كَسِتُورٍ مَغْلُوبٍ يَصُولُ عَلَى الْكَلْبِ

ملک پرسید چه می‌گوید یکی از وزرای نیک محضر گفت ای خداوند همی گوید^۳ وَالْكَاطِمِينَ الْعَيْطُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ملک را رحمت آمد و از سرخون او درگذشت^۴ وزیر دیگر که ضد او بود گفت^۵ اینای جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان^۶ جز به راستی سخن گفتن این^۷ ملک را دشنام داد و ناسزا گفت ملک روی از این سخن درهم آمد و گفت آن دروغ وی پسندیده‌تر آمد مرا زین راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خبثی^۸ و خردمندان گفته‌اند دروغی مصلحت‌آمیز به که راستی^۹ فتنه‌انگیز^{۱۰}

هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید

۱. و برخی عمر. ۲. بعضی نسخ جمله بعد را ندارد.

۳. پا: از روی رحمت، روزی بخواند.

۴. این عبارت در نسخه متن با قلم خوردگی زیاد چنین است: «... مصلحت داند تا مرا این روضه غنا و حدیقه علیا چون بهشت به هشت باب اتفاق افتد از آن مختصر آمد تا به ملال نینجامد.» و در نسخه های دیگر هم با تبدیل کلمه «علیا» به «غلبا» اقسام دیگر نوشته‌اند. چون در یکی از نسخه‌های کتابخانه پاریس به جای «مر»، «بر» نوشته شده به نظر آمد که باید صحیح عبارت این باشد که ما اختیار کرده‌ایم.

۱. در حالت.

۲. نسخه لردگریونی: نومیدی به زبانی که داشت.

۳. می‌گوید.

۴. پا: برخاست.

۵. نسخه لردگریونی: وزیر دیگر گفت.

۶. او، این مرد.

۷. س: که آن را روی در مصلحت است و این را بر وحشت.

۸. پا: دروغ مصلحت‌آمیز به از راست. ۹. نسخه لردگریونی: به که راستی جنگ‌انگیز.

بر طاق ایوان فریدون نبشته بود

جهان ای برادر نماند به کس
دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
که بسیار کس چون تو پرورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

حکایت

یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را به خواب چنان دید^۱ که جمله وجود او ریخته بود و خاک شده مگر چشمان او که همچنان در^۲ چشم خانه همی گردید و نظر می کرد سایر حکما از تأویل این^۳ فرو ماندند مگر درویشی که به جای آورد و گفت هنوز نگران است که ملکش با دگران است

بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند
کز هستی اش به روی زمین بر نشان نماند
و آن^۴ پیر لاشه را که سپردند زیر گل^۵
خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند
زنده است نام فرخ نوشین روان به خیر
گرچه بسی گذشت که نوشین روان نماند
خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر
زان پیش تر که بانگ برآید فلان نماند

حکایت

ملک زاده ای را شنیدم که کوتاه بود و حقیر و دیگر برادران^۶ بلند و خویروی باری پدر به کراهت^۷ و استحقار در او نظر می کرد پسر به فراست استبصار به جای آورد و گفت ای پدر کوتاه خردمند به که^۸ نادان بلند نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر الشاة نظیفه والفیل جیفه

أَقْلُ جِبَالِ الْأَرْضِ طَوْراً وَإِنَّهُ
لَأَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ قَدراً وَ مَنزِلاً
آن شنیدی که لاغری دانا
گفت باری^۹ به ابلهی فربه
اسب تازی و گر ضعیف بود
همچنان از طویله ای خر به

۱. به خواب دید. ۲. مگر چشمان که در.
۳. آن. این خواب.
۴. این کلمه در نسخه متن تراشیده شده و معلوم نیست در اصل چه بوده چنین می نماید که نیز بوده. س: لاشه نیز را.
۵. خاک.
۶. برادرانش.
۷. نسخه لردگرینوی: به کراهیت.
۸. به از.
۹. روزی.

پدر بخندید و ارکان دولت پسندیدند^۱ و برادران به جان برنجیدند

تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد
هر پیسه گمان مبر نهالی^۲
باشد که پلنگ خفته باشد

شنیدم که ملک را در آن قرب^۳ دشمنی صعب روی نمود چون لشکر از هر دو طرف روی^۴ در هم آوردند اول کسی که به میدان در آمد این پسر بود^۵ گفت

آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من
آن منم گر در میان خاک و خون بینی سری
کآن که جنگ آرد به خون خویش بازی می کند
روز میدان و آن که بگریزد به خون لشکری
این بگفت و بر سپاه دشمن زد و تنی چند مردان کاری بینداخت چون پیش پدر آمد
زمین خدمت ببوسید و گفت^۶

ای که شخص منت حقیر نمود
تا درشتی هنر نپنداری
اسب لاغرمیان به کار آید
روز میدان نه گاو پرواری

آورده اند که سپاه دشمن بسیار^۷ بود^۸ و اینان اندک جماعتی آهنگ گریز کردند پسر نعره زد و گفت ای مردان بکوشید یا جامه زنان بپوشید^۹ سواران را به گفتن او تهور زیادت گشت^{۱۰} و به یکبار حمله آوردند^{۱۱} شنیدم که هم در آن روز بر دشمن ظفر یافتند ملک سر و چشمش ببوسید و در کنار گرفت و هر روز^{۱۲} نظر بیش کرد تا ولیعهد خویش کرد برادران حسد بردند و زهر در طعامش کردند خواه^{۱۳} از غرفه بدید دریچه برهم زد پسر دریافت و دست از طعام کشید و گفت محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای ایشان بگیرند^{۱۴}

کس نیاید به زیر سایه بوم
ور همای از جهان شود معدوم

۱. ص: پسندید، پسندیدند.
۲. هر بیشه گمان مبر که خالی است. ن. نسخه لردگرینوی و نسخه کتابخانه اداره هند: هر بیشه گمان مبر که خالی است (آثار تحریف در هر دو نسخه آشکار است).
۳. پا: نزدیکی. ۴. س: چون دو لشکر روی.
۵. بود و.
۶. نسخه متن از این جا ندارد تا حکایت سرهنگ زاده ای بر در سرای اغلمش (توانگری بهتر است...)
۷. بی شمار. ۸. بودند.
۹. تا جامه زنان نپوشید.
۱۰. پا: سواران به گفتن او تهور کردند. ۱۱. نسخه لردگرینوی: حمله بردند.
۱۲. و هر روزش. ۱۳. خواهش.
۱۴. نسخه لردگرینوی: محال است اگر خردمند بمیرد که بی هنر جای او بگیرد.